تأثیر منحصربه‌فرد فروید

مقاله وینیکات مسیر را می‌رود که در آن او نمی‌پرسد «فروید چه گفت؟» بلکه می‌پرسد:

"چه نوع انسانی توانست روانکاوی را خلق کند؟"

و این سؤال هنوز زنده است.

بخش های متفاوت این جلسه

بخش اول :چرا فروید هنوز مهم است؟

بخش دوم :فروید، انسانی پشت روانکاوی

بخش سوم :خوانش وینیکات از نامه‌های فروید

بخش چهارم :جمع‌بندی؛ چرا فروید مفهوم <خود> را تغییر داد؟

بخش پنجم : نگاهی به منظور وینیکات از whole self و mature person (خود کامل و فرد بالغ)

بخش اول

چرا فروید هنوز مهم است؟

<پیش از فروید، انسان تصور می‌کرد موجودی اساساً عقلانی است که خودش را می‌شناسد.

<پس از فروید، بشر دیگر نتوانست کاملاً به ذهن خود اعتماد کند.

این تغییر، همه‌چیز را تحت تأثیر قرار داد:

*روان‌شناسی

*ادبیات

*فلسفه

*انسان‌شناسی

*هنر

*سیاست

*دین

*آموزش

*روان‌درمانی

*و حتی زبان روزمره

امروز مردم به‌راحتی می‌گویند:

مکانیسم دفاعی

سرکوب

تروما

ایگو

انکار

لغزش زبانی

بیشترشان نمی‌دانند که دارند به زبان فرویدی حرف می‌زنند.

فروید فقط یک روش درمانی ابداع نکرد؛ او تصویر انسان از خودش را تغییر داد.

بخش دوم: فروید، انسانی پشت روانکاوی

وینیکات تأکید می‌کند که فروید از ابتدا روانکاو نبود. روانکاوی از دل تنش‌های شخصیت او، روابطش، اضطراب‌هایش و ساختار عاطفی‌اش زاده شد.

وینیکات می‌نویسد:

"این نامه‌ها پاسخ این پرسش را می‌دهند که آیا فروید واقعاً انسانی انسانی بود یا نه."

او نامه‌ها را صرفاً اسناد تاریخی نمی‌بیند، بلکه آن‌ها را خاک روانی‌ای می‌داند که روانکاوی از آن رشد کرد.

---

۱ .دوگانگی فروید :علم و عشق

وینیکات به نامه معروف فروید اشاره می‌کند که در آن، علم را مانند زنی متکبر خطاب می‌کند و بعد می‌گوید حالا باید برای مارتا نامه بنویسد.

این نامه نشان می‌دهد:

*عمق عاطفی

*شوخ‌طبعی

*تعارض میان صمیمیت و جاه‌طلبی

*وفاداری به حقیقت علمی

فروید میان دو قطب تقسیم شده بود:

*دلبستگی

*کشف

*خانواده

*میل به جاودانگی از طریق اندیشه

و همین تعارض، بعدها در نظریه روانکاوی ظاهر شد.

---

۲ .استقلال روانی فروید

وینیکات می‌گوید فروید نیاز داشت محیطی پیدا کند که در آن آزاد باشد تا خودش را رشد دهد.

این نکته تاریخی بسیار مهم است.

فروید علیه چه چیزهایی ایستاد؟

*اخلاق ویکتوریایی

*اقتدار دینی

*پزشکی رسمی

*تصویر محترمانه از انسان

*تصور ساده‌لوحانه از آگاهی

او استقلالی غیرعادی لازم داشت، چون روانکاوی تقریباً همه را آشفته می‌کرد.

" فروید کشف کرد که انسان صاحب‌خانه کامل ذهن خودش نیست؛ تمدن هنوز هم این کشف را کاملاً نبخشیده است."

---

۳ .آسیب‌پذیری عاطفی فروید

وینیکات از نامه‌ای نقل می‌کند که فروید در آن می‌گوید فاقد آن کیفیت اسرارآمیزی است که آدم‌ها را جذب می‌کند.

او می‌گوید:

*برای دوستی جنگیده

*برای عشق تلاش کرده

*هیچ‌وقت واقعاً جوانی را احساس نکرده

*مدام احساس دست‌کم‌گرفته‌شدن داشته

این نکته مهم است.

روانکاوی فقط محصول نبوغ متکبرانه نبود.

بلکه از دل:

*تنهایی

*خودمشاهده‌گری

*حساسیت

*احساس بیرون‌افتادگی

*زندگی درونی شدید

متولد شد.

بخش سوم: خوانش وینیکات از فروید

الف) فروید و مسئله "من هستم"

وینیکات می‌گوید فروید در حال تثبیت این حقیقت شخصی بود: که "من هستم."

این ایده کاملاً وینیکاتی است.

از نگاه وینیکات:

*احساس وجود، بدیهی نیست

*هویت می‌تواند شکننده باشد

*روابط انسانی به تثبیت خود کمک می‌کنند

او می‌بیند که فروید مدام حلقه‌هایی از افراد امن می‌ساخت:

*دوستان

*همکاران

*انجمن‌های روانکاوی

*پیوندهای فکری و عاطفی

آن چه می‌شود در موردش صحبت کرد:

*نیاز انسان به تعلق

*جامعه‌های فکری

*نقش "شاهد" در روان

*روانکاوی به‌عنوان فضایی برای بقا و پیوند

ب) فروید و هویت یهودی

وینیکات بارها به یهودی‌بودن فروید اشاره می‌کند.

هدفش تقلیل فروید به قومیت نیست؛

بلکه نشان‌دادن این است که فروید حامل تجربه‌ای از:

*بیرون‌بودگی

*حافظه تاریخی

*مقاومت

*بقا

*سرسختی

بود.

فروید از «ارث‌بردن شور اجدادش در دفاع از معبد» حرف می‌زند.

می‌توانی این را به زمینه تاریخی وصل کنی:

*یهودستیزی اروپا

*حذف از نهادهای دانشگاهی

*بی‌اعتمادی پزشکی رسمی

روانکاوی در آن زمان مثل موجودی مزاحم وارد فرهنگ اروپا شد و گفت:

«اخلاق شما بخشی‌اش سرکوب است، عقلتان کاملاً عقلانی نیست، کودکی‌تان تمام نشده و رؤیاهایتان معنا دارند.»

طبیعی است که مهمانی‌های شام بورژوازی بعد از آن دیگر آرام نگرفت.

ج) فروید و مسئله سکسوالیته

وینیکات می‌گوید فروید «در نقطه مقابل هرزگی» بود.

این مهم است چون فروید معمولاً به‌عنوان انسانی obsessed (وسواس فکری داشتن) با سکس تصویر می‌شود.

اما وینیکات برعکس می‌گوید:

رابطه پایدار فروید با مارتا شاید همان ثباتی را فراهم کرد که به او اجازه داد درباره سکسوالیته فکر کند بدون آن‌که در آن غرق شود.

ایده‌های مهم:

*سکسوالیته کودکانه

*میل چندشکلی

*فانتزی ناخودآگاه

*عقده ادیپ

اما تأکید کن:

فروید سکسوالیته را وارد روان‌شناسی کرد در زمانی که جامعهٔ مبادی آداب آن را انکار می‌کرد.

د) ظرفیت بازی و زنده‌بودن در فروید

وینیکات این بخش را دوست دارد.

فروید:

*زیاد می‌خندید

*دن‌کیشوت او را با خنده می‌خواند

*از دریافت نامه شوق‌زده می‌شد

*روحیه‌ای کودکانه داشت

برای وینیکات:

*بازی

*خلاقیت

*در حال بودن Spontaneity

*احساس زنده‌بودن

نشانه سلامت روان‌اند.

روانکاوی را یک ماشین سرد، خشک و بی روح نساخت؛ بلکه انسانی ساخت که ظرفیت خندیدن، سوگواری، خیال‌پردازی و بازی کردن داشت.

هـ) فروید و سوگ

یکی از زیباترین بخش‌های متن، نامه فروید درباره مرگ دخترش سوفی است.

فروید می‌گوید:

سوگ هرگز کاملاً از بین نمی‌رود، چون عشق باقی می‌ماند. (ماتم و مالیخولیا

*سوگواری

*مالیخولیا

*فقدان

*پیوند عاطفی

*تداوم عشق پس از مرگ

جمع‌بندی :چرا فروید مفهوم "خود" را تغییر داد؟

یگانگی فروید فقط در ابداع روانکاوی نبود.

او جرأت کرد به بخش‌هایی از انسان گوش دهد که دیگران از آن فرار می‌کردند:

میل، پرخاشگری، سوگ، وابستگی، فانتزی، و تعارض ناخودآگاه.

وینیکات نشان می‌دهد عظمت فروید نه از کمال، بلکه از انسان‌بودن او می‌آمد:

*آسیب‌پذیری

*شوخ‌طبعی

*جاه‌طلبی

*تنهایی

*عشق

*و شجاعت

فروید معنای «خود» را تغییر داد.

پیش از او:

خود، شفاف و عقلانی تصور می‌شد.

پس از او:

خود تبدیل شد به چیزی لایه‌لایه، متعارض، نمادین و تا حدی ناشناختنی.

و شاید این بزرگ‌ترین تأثیر فروید باشد:

این‌که به انسان آموخت حقیقت روانی، کامل و بی‌هزینه نیست.

کشفی ناراحت‌کننده این است که انسان‌ها معمولاً توهمات زیبا با نورپردازی مناسب را ترجیح می‌دهند.

وینیکات وقتی از «Whole person» یا «فردِ کامل / شخصِ تمام» حرف می‌زند، منظورش انسانی بی‌نقص، هماهنگ یا فاقد تعارض نیست. برعکس، برای او انسانِ کامل کسی است که بتواند تعارض‌ها، وابستگی‌ها، امیال، بازیگوشی، پرخاشگری، عشق و تنهایی خود را *تحمل* کند، بدون آن‌که مجبور شود بخش‌هایی از خود را انکار یا تجزیه کند. این تفاوت مهمی است. در نگاه وینیکات، سلامت روان به معنای «مرتب و کنترل‌شده بودن» نیست؛ بلکه به معنای توانایی «واقعی بودن» است.

در نظریه وینیکات، «Whole person » نتیجه یک فرایند رشدی است. کودک ابتدا یکپارچه نیست. او در آغاز، مجموعه‌ای از تجربه‌های پراکنده، تنش‌های بدنی و حالات ناپیوسته است. اگر محیط اولیه، به‌ویژه مادرِ «به‌اندازه کافی خوب» (good enough mother)، بتواند کودک را نگه دارد، پاسخ دهد و بقای او را تحمل کند، کودک کم‌کم احساس می‌کند که:

> «من وجود دارم.»

> «تجربه‌هایم به من تعلق دارند.»

> «بدنم، احساساتم و ذهنم به هم مربوط‌اند.»

از این‌جا «Self» واقعی شکل می‌گیرد.

اما اگر محیط شکست بخورد، کودک ممکن است به سمت «False Self» برود؛ یعنی شخصیتی که برای تطبیق با انتظارات دیگران ساخته شده، نه برای یک زندگی از درون خویشتن او می‌تواند نشات بگیرد.

در مقاله وینیکات درباره نامه‌های فروید، او دقیقاً دنبال همین مسئله است:

آیا فروید فقط نابغه‌ای نظری بود یا واقعاً یک «person فرد» بود؟

آیا او زنده بود؟ واقعی بود؟ قادر به عشق، بازی، سوگ و وابستگی بود؟

وینیکات پاسخ می‌دهد: بله.

او در نامه‌های فروید نشانه‌های یک Self زنده را می‌بیند.

کلام آخر از من به شما :

وینیکات در این نوشته، فروید را نه همچون مجسمه‌ای از نبوغ، بلکه همچون انسانی در حال شدن می‌بیند؛ انسانی که پیش از آن‌که روانکاوی را کشف کند، درگیر ساختن خویشتن خویش بود. او در نامه‌های فروید، نه فقط نظریه‌پرداز ناخودآگاه، بلکه مردی را می‌بیند که میان عشق و علم، میان تعلق و تنهایی، میان نیاز به دیگری و میل به استقلال، در رفت‌وآمد است. گویی روانکاوی پیش از آن‌که به زبان نظریه سخن بگوید، ابتدا در زیستِ فروید تنفس کرده بود. وینیکات به ما نشان می‌دهد که اندیشه‌های بزرگ، اغلب از شکاف‌های وجودی انسان زاده می‌شوند، نه از آرامش و انسجام کامل. تمدن البته ترجیح می‌دهد نابغه‌ها را از گوشت و خون تهی کند، چون انسانِ زنده بیش از حد پیچیده و ناراحت‌کننده است.

در خوانش وینیکات، فروید مردی است که مدام می‌کوشد بتواند با اطمینان بگوید: «من هستم.» و شاید تمام حلقه‌های دوستی، انجمن‌های روانکاوی، شاگردان و همفکران، تلاشی بوده‌اند برای حفاظت از همین احساس شکننده وجود. وینیکات می‌فهمد که پشت استقلال فکری عظیم فروید، اضطرابی خاموش نیز حضور دارد؛ اضطرابِ تنها ماندن در جهانی که هنوز آمادگی شنیدن حقیقت روان را ندارد. فروید به حلقه‌ای از انسان‌ها نیاز داشت تا بتواند در برابر جهانی بایستد که می‌خواست ذهن انسان را ساده، اخلاقی و شفاف تصور کند. اما فروید می‌دانست که زیر سطح تمدن، چیزی تاریک‌تر، آرزومندتر و ناآرام‌تر جریان دارد.

وینیکات در نامه‌های فروید، خشکی یک دانشمند را نمی‌بیند، بلکه ظرفیت حیرت، بازی و عشق را می‌بیند. فروید می‌خندد، شوخی می‌کند، از دریافت نامه‌ای شاد می‌شود، از خواندن دن‌کیشوت قهقهه می‌زند، و همچنان بخشی کودکانه را در خود حفظ می‌کند. برای وینیکات، این کودک‌بودنِ باقی‌مانده، نشانه سلامت است؛ زیرا فقط کسی که هنوز توان بازی‌کردن دارد می‌تواند به قلمرو

ناخودآگاه نزدیک شود بدون آن‌که کاملاً سنگ شود. روانکاوی نه از ماشین تحلیل، بلکه از انسانی زنده زاده شد؛ انسانی که هم می‌توانست عشق بورزد و هم به تاریکی‌های روان خیره شود.